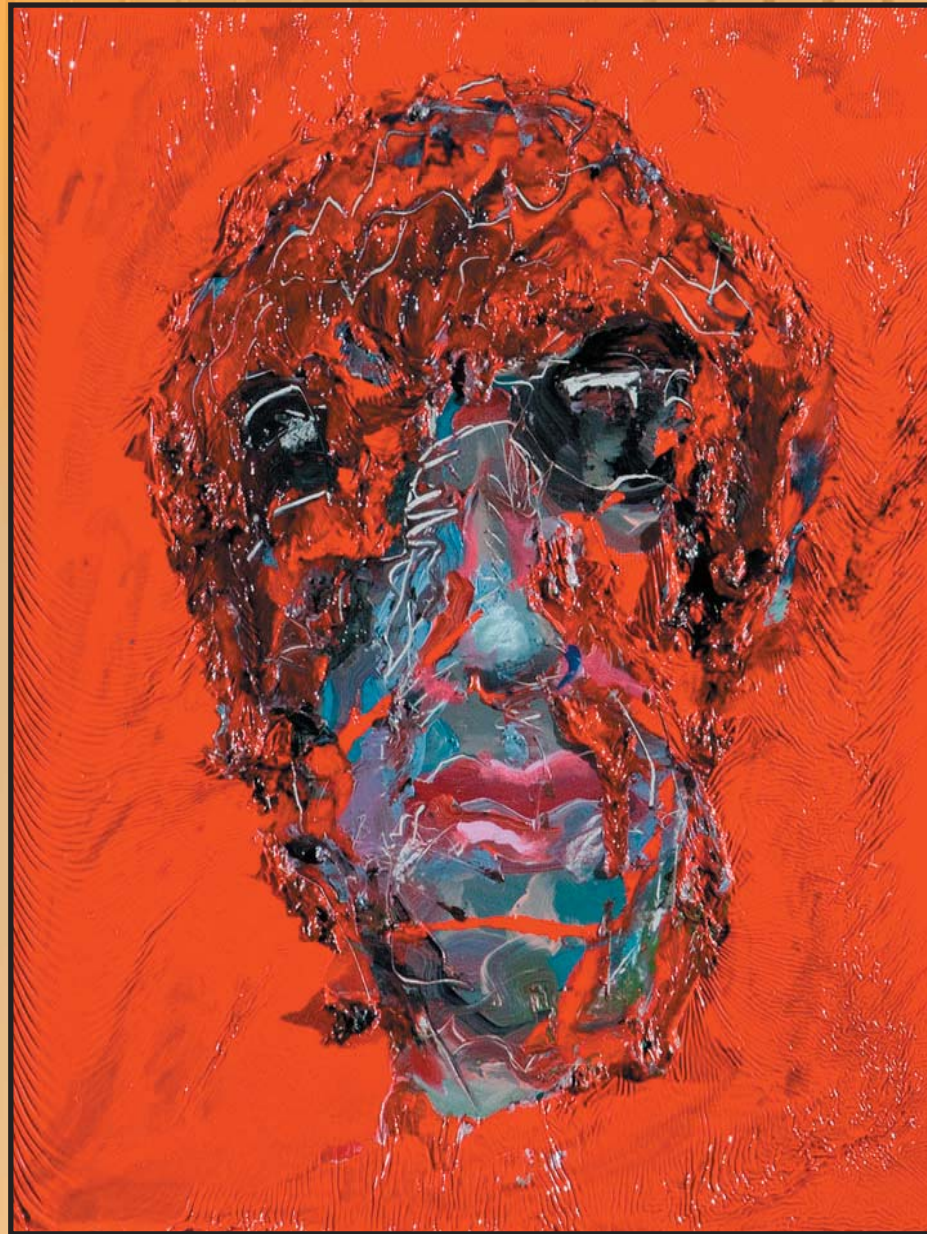


سعد چشمک و قوثر سبزی

فضای سیاسی ایران که پس از سرکوب «موج سبز» توسط دولت رو به آرامش ظاهری و نسبی گذاشته بود، در پی ملاقات وزرای دفاع ایالات متحد و روسیه در واشنگتن در تاریخ ۲۴ شهریورماه سالجاری، و خصوصاً به دلیل موضع‌گیری خصمانه برخی محافل بر علیه سخnerانی احمدی‌نژاد در نیویورک بحرانی شد. البته در این میان نمی‌باید زوایای منطقه‌ای را نیز از نظر دور داشت. شاهدیم که مذاکرات صلح بین دولت‌های اسرائیل و فلسطین طبق روال معمول «گذشته» می‌بایست به بحرانی‌تر شدن شرایط منطقه‌ای می‌انجامید! از



مالی غرب و بانک‌ها و مؤسسات مختلف قادر به حفظ موجودیت تشکیلات خود نیست. همزمان، همین صورتبندی به سازمان‌های رنگارنگ فلسطینی نیز، از اسلامی و غیره امکان حفظ موجودیت‌شان را داده. در نتیجه، دمیدن در شیپور «مذاکرات صلح» از سوی لندن و واشنگتن فقط به این معناست که در خیمه غرب، محافل حامی تشکیلات فلسطین و دولت اسرائیل در گیر جنگی «خانگی» شده‌اند. جنگی که در کمال تأسف سریعاً مرزهای جغرافیائی این کشورها را ترک کرده در منطقه خاورمیانه به صور مختلف خود را بروز می‌دهد. در غیر اینصورت، همانطور که در دوره انورسادات شاهد بودیم، اگر اراده سیاسی در کار باشد در طرفه‌العینی قرارداد صلح می‌تواند به امضاء برسد! علیرغم جنگ‌های

اینرو دولت اسرائیل جهت تخریب تلاش‌های صلح، در گیراگیر مذاکرات با فلسطینی‌ها، شهرک‌سازی در مناطق اشغالی را نیز «آزاد» اعلام کرده! این عمل تلاشی است از جانب اسرائیل جهت پای گذاشتن به روند «سابق» مذاکرات. روند مذکور روشن بود؛ و پیشتر هم نوشتیم، زمانیکه لندن و واشنگتن از آغاز مذاکرات صلح در خاورمیانه سخن به میان می‌آوردند، هدفی جز دستیابی به مسیرهای نوین جهت دامن زدن به آتش تفرقه، ایجاد جنگ و درگیری نظامی در منطقه ندارند.

دلیل نیز روشن است. در شرایطی که «اقتصاد جنگ» بر اسرائیل تحمیل شده، دولت این کشور بدون حمایت محافل

خونین بین ارتش‌های اسرائیل و مصر و حملات هوایی و غیره، در عرض چند ساعت بین تل‌آویو و قاهره «صلح» برقرار شد! صلحی که بیش از سه دهه از آغاز آن می‌گذرد.

با این وجود، از آنجا که در کمال خوشوقتی بر هر «شر» نقطه پایانی می‌توان متصور بود، این «شر» نیز گویا به نقطه پایانی خود نزدیک می‌شود. در نتیجه، حداقل دولت اسرائیل در «ظاهر» نتوانست از تلاش «کولون‌ها» برای شهرک‌سازی حمایت به عمل آورد، و اینان را به «خویش‌تن‌داری» دعوت نمود! خلاصه، نتانیاهو که به عنوان یکی از مهم‌ترین مهره‌های جنگ‌طلب محافل اسرائیل پرست پای به میدان این «مذاکرات» گذاشته، به ناچار فریاد «توقف شهرک‌سازی» سر داد، و هم در سطح جهانی و هم در داخل کشور در موضع ضعف قرار گرفت. ولی تا آنجا که مسئله به ما ایرانیان مربوط می‌شود، آنچه از چشم بعضی افراد به دور مانده، این نکته ظریف است که ضعف سیاست جنگ‌افروزی در منطقه، به معنای عقب‌نشینی فاشیسم اسلامی در صحنه سیاست کشور ایران نیز خواهد بود.

دقیقاً به دلیل تضعیف دولت نتانیاهو در عرصه «ترک‌تازی‌های» منطقه‌ای است که شاهد عقب‌نشینی عمال اصلی فاشیسم در ایران نیز می‌شویم. آخوند اژه‌ای، دادستان کل حکومت جمکران، که خود نیز از آتش‌بیاران اصلی فاشیسم اسلامی است، امروز رسماً «انحلال» دو تشکل «مشارکت» و «مجاهدین انقلاب اسلامی» را اعلام داشت! البته برخورد ما برای آنان که در عمق توهمی آزاردهنده این قماش «تشکیلات» را حافظان و حامیان «آزادی» و به قول خودشان «مردم‌سالاری دینی» معرفی می‌کنند، دور از عقل می‌نماید. ولی به جرأت می‌توان گفت که ریشه‌های فاشیسم اسلامی را، حداقل به شیوه‌ای که پس از کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ ملت ایران تجربه کرده، در آستین همین نوع تشکل‌ها می‌باید جستجو نمود. اینان بودند که فاشیسم اسلامی را پس از ساخت و پاخت

آخوندیسم با آمریکا، و تحویل گرفتن ساواک آریامهری، ارتش شاهنشاهی و شهربانی میرپنج، به تدریج از «نقطه قدرت» تشکیلاتی تئوریزه کرده، اجزاء متفاوت این فاشیسم انسان‌ستیز را طی سال‌های «دفاع مقدس» که در واقع می‌باید سال‌های جنگ «دوست‌داشتنی» و مفرح این جناح‌ها بخوانیم، یک به یک در عمارت منفوری به نام «حکومت اسلامی» جاسازی نمودند.

اینان بودند که از جامعه ایران آنطور که در روزهای نخست «انقلاب» دیدیم و دیدند، نکبت و ادباری ساختند و تحویل دادند که امروز شاهدیم: حجاب اجباری، تهاجم به اهل قلم، مبارزه با منکرات، جامعه «زنانه – مردانه»، فرار دادن جوانان به خارج، سانسور مطبوعات و کتب و سینما و تئاتر، سرکوب دانشگاه‌ها، تعطیلی احزاب، حاکم کردن آخوندیسم بر زوایای متفاوت اجتماعی، و خصوصاً تنظیم و به رأی گزاردن آنچه آخوندجماعت «قانون اساسی جمهوری اسلامی» می‌خواند؛ ورق‌پاره‌ای بی‌ارزش مملو از جفنگیات، قصه‌ها و حکایات رایج در حوزه‌های جهلیه شیعی مسلکان. قانون‌اساسی‌ای که با نقاب «آزادیخواهانه» در پایان هر «اصل»، جمله کلیدی «اگر با احکام اسلام در تضاد قرار نگیرد» را اضافه کرده، و با این «قانون» در عمل زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری، ادبی و ... در کشور ایران را به زیر نگین انگشتی مشتی آخوند فروافکنده. این قانون اساسی ره‌آورد کودتای ننگین ۲۲ بهمن ۵۷ است که در آن بیش از آنچه احزاب و گروه‌ها و فدائی و مجاهد و غیره نقش‌آفرینی کرده باشند، ارتش و ساواک آریامهری به صورت کلیدی صحنه‌گردان بوده.

همانطور که گفتیم، مجموعه «خط امامی‌ها» و «رهبران» نخستین روزهای این به اصطلاح «انقلاب»، امروز دست به عقب‌نشینی زده، با این وجود از حلقوم آخوندها و کلاهی‌هائی از قماش علی خامنه‌ای، اژه‌ای، حسینیان، علی‌اکبر ولایتی و بسیاری دیگر از مهره‌های وابسته به همین جریان، از آنجا که جان‌شان در وثیقه افتاده، صدای اعتراضی به گوش نمی‌رسد.

خلاصه اگر سیدخندان، موسوی و کُروبی بی‌دلیل شیون و فریاد به راه می‌اندازند و صرفاً جهت توجیه مواضع جناحی خود با تکیه بر قصه و حکایت و روایت دست به «اسطوره‌سازی» پیرامون حکومت اسلامی و «آرمان‌های» بزرگ این «انقلاب» زده‌اند، خامنه‌ای و ولایتی و دیگران توسری را نوش‌جان می‌کنند بدون آنکه جیک‌شان در بیاید. و این «تغییرات» نتیجهٔ مستقیم تحولات در دیپلماسی‌های حاکم بر بحران «اسرائیل - فلسطین» می‌باید تلقی شود. چرا که فلسفهٔ وجودی حکومت اسلامی همان تنظیم روابط منطقه‌ای در مسیر مطلوب ایالات متحد است. و در این راستا، با هر گام که دو ملت اسرائیل و فلسطین به صلح نزدیک شوند، توسری‌هائی که حوالهٔ مقام‌معظم، شخصیت‌های «صدر» حکومت اسلامی، و ... می‌شود افزایش خواهد یافت، توسری‌هائی که معمولاً از سوی لات‌ولوت‌های زیردست‌شان حواله حضرات خواهد شد.

به همین دلیل است که اخیراً شاهد اوج‌گیری پدیده‌ای به نام «بحران اقتصادی» در گفتمان لات‌ولوت‌های حکومت اسلامی در ایران می‌شویم. البته نمی‌باید از نظر دور داشت که تحکیم «بحران اقتصادی» بر روند مسائل مالی، تولیدی و اجتماعی در کشور، از دیرباز یکی از مهم‌ترین اهداف حکومت اسلامی بوده. این حکومت از روز نخست جهت تأمین همین «بحران اقتصادی» در کشور ایران قدرت را از ارتش شاهنشاهی تحویل گرفت. و شاهدیم که از آغاز فعالیت حکومت اسلامی، «نان» ملت چگونه در هر میعاد در گرو «سیاست‌های داهیانه» امام و امت و سپاه و کمیته و پاسدار قرار گرفت و به چه صورت پیوسته «آجر» شده. یک‌بار به دلیل «نبرد با آمریکا»، بار دیگر با نیت «گذار به قدس از طریق کربلا»، روزگاری جهت مبارزه با «غریزدگی»، و امروز نیز برای مبارزه با «تحریم اقتصادی» و خصوصاً «سران‌فتنه»! فتنه‌ای

که دست‌اندرکاران واقعی‌اش همان بنیانگزاران بنای کریه‌المنظر حکومت اسلامی هستند! خلاصه بگوئیم، تیغهٔ ضدانسانی و «دشمن‌آشنای» فاشیسم اسلامی اینک به حلقوم خودی‌ها افتاده.

البته آنچه در بالا آوردیم، فقط «مینیاتوری» از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعهٔ ایران به دست می‌دهد. مسائل به مراتب پیچیده‌تر از آن است که بتوان در یک وبلاگ چند و چون‌اش را ترسیم کرد. با این وجود نخست سعی می‌کنیم مواضع گروه‌ها و جریاناتی را که حداقل تا به امروز، منتفعان واقعی از بحران‌سازی بین اسرائیل و فلسطین بوده‌اند تا حدودی روشن کنیم.

به عبارت ساده‌تر، آن‌زمان که دامن زدن به بحران استراتژیک «اسرائیل - فلسطین»، که در عمل «کلیدواژه» بحران‌سازی‌های منطقه‌ای شده دیگر امکانپذیر نباشد، سرنوشت چند گروه در صحنهٔ سیاست داخلی جمکران در بن‌بست فروخواهد افتاد. روشن است که نخستین گروه همان مجاهدین انقلاب اسلامی، خطامامی‌ها و لات‌ولوت‌هائی باشند که با «تسخیر» سفارت آمریکا در عمل سیاست داخلی ایالات متحد و عربده‌کشی «هنگ‌های اوباش» دست‌ساز سازمان سیا را تبدیل به سیاست «انقلاب اسلامی» کردند. اینان همان‌های‌اند که امروز نقش «حسین مظلوم» در بی‌بی‌گوزک شیعی‌مسلکان را نیز بر عهده گرفته، و زخمی و خونین و مالین، نالان و خصوصاً «تشنه‌لبان» ضجهٔ «یا آزادی!» و حمایت از «آراء مردم!» سر داده‌اند.

اما نمی‌باید فراموش کرد که این گروه هستهٔ اصلی فاشیسم اسلامی را نیز تشکیل می‌دهد، در نتیجه به دلیل سه دهه بهره‌وری از ریزه‌خواری بر سر سفرهٔ استعمار جای تعجب نخواهد بود که اغلب «چهره‌های» این حکومت و مهره‌های طبقات منتفع از حکومت آخوندی، خصوصاً

«ژيگول‌های» شمال شهری و «بنز سوار» در همين گروه جای گیرند. به عيان دیدیم که آنچه «جنبش سبز» می‌خوانند در واقع نوعی «هياهوی شمال شهری‌ها» بود! در نتیجه، نخستین گروهی که چوب برقراری صلح را در منطقه خواهد خورد همان «خط امام»، «اصلاح‌طلبان»، و چهره‌های «شناخته شده» انقلاب‌اند که ۳۱ سال است دست در دست کودتاچیان در کنار حکومت اسلامی بر سر سفره نشسته‌اند. اینان به دلیل پای گذاشتن در مرحله حذف کامل از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی و خصوصاً مالی در حکومت اسلامی، فریادشان به آسمان برخاسته.

البته گروه‌هائی، خصوصاً جناح‌های «چپ‌نما» و استالینیست که ارتباط زیادی نیز با این «شخصیت‌ها» و معممین در انقلاب «خردرچمن» ندارند، به دلائل دیگری از این جریان منفور حمایت می‌کنند. دلائل اینان گسترده است و در اینجا فقط به صورت خلاصه به دو شاخهٔ اصلی از این دلائل نیم‌نگاهی می‌اندازیم. نخست اینکه این گروه در تحلیل‌های‌اش به این نتیجهٔ «درخشان» و بسیار تاریخی دست یافته که خروج از حکومت اسلامی برای ملت ایران فقط و فقط به معنای ورود به دیکتاتوری سلطنتی از قماش استبداد آریامهری خواهد بود، و به همین دلیل در «گزینه‌ای» که به خیال خود به صورتی بسیار «واقع‌بینانه» ترسیم کرده، دامن آخوند را گرفته و رها نمی‌کند. البته این نتیجه‌گیری از تحولات کشور بیش از آنچه بازتابی از شناخت مسائل داخلی باشد، اعتقاد راسخ و بی‌قید و شرط این حضرات را به همان دور باطل «شیخ و شاه» نشان می‌دهد؛ گزینه‌ای است کاملاً سیاسی، که تمامی سعی خود را به خرج می‌دهد تا به عنوان گزینه‌ای «تاریخی» قبول‌عام یابد.

شاخهٔ دیگری از استدلال‌ات این گروه استالینیست بر این اساس شکل گرفته که برقراری دموکراسی سیاسی و حاکمیت قوانین انسان‌محور در ایران امکانپذیر نیست! بر اساس این «نگرش»، زیست ما ملت در قلب یک «دیکتاتوری» سرنوشتی است محتوم! در نتیجه، چه بهتر که «رفقا» در رأس این دستگاه انسان‌ستیز باشند، تا «رقبا!» به صراحت

می‌توان دید که با تکیه بر چنین پیش‌فرضی، که تماماً از دستگاه استعماری غرب بیرون کشیده شده، تحلیل موضع‌گیری اینان آنقدرها مشکل نمی‌نماید. خصوصاً زمانی‌که به این «نتیجه‌گیری» ضدانسانی و ضدایرانی می‌رسند که در صورت بروز حوادث و تحولات اجتماعی بهترین راه ممکن مصادرهٔ تتمهٔ «خط امام» و «انقلابیون اسلامی» به نفع استالینیسم خواهد بود.

به عبارت ساده‌تر، این گروه، از هم اکنون اسب خود را جهت مقابله با گزینهٔ «دموکراسی سیاسی» در کشور زین کرده، و علیرغم دمیدن در بوق «ضدیت با استبداد» و غیره، قصد اصلی‌اش همان تکیه بر مرده‌ریگ فاشیسم اسلامی و تداوم غوغاسالاری ویژه‌ای جهت مصادرهٔ اهرم‌های قدرت است. اینهمه به این خیال باطل که در صورت عقب‌نشستن حکومت اسلامی، و در گیرودار تحولات و جابجائی‌ها، گروه کذا خواهد توانست با تکیه بر مهره‌های «استبدادپرست» و بی‌مقداری که از دستگاه زباله پرور حکومت اسلامی بیرون می‌کشد حاکمیتی به نفع خود فراهم آورده و خلاصهٔ کلام، به اهداف اصلی و عالیه‌اش که همان برقراری نوعی بلشویسم «کتوشلواری» از نوع چائوشسکو، «البریخت» و غیره است نائل آید!

با این وجود، نمی‌باید در تحلیل شرایط دچار اشتباه محاسبه شد، چرا که مک‌کارتیست‌های سلطنت‌طلب، یا همان نمایندگان «غرب‌پرست» وابسته به «راست افراطی»، که سال‌های سال در قالب حکومت پهلوی خون ملت ایران را به شیشهٔ غرب کرده بودند، به نوبهٔ خود برای بلعیدن این «زباله‌ها» دهان گشوده‌اند. بله، اینان نیز جهت بیرون کشیدن «زباله‌های» حکومت اسلامی از چنگال استالینیست‌ها و خط‌امامی‌ها تمامی تلاش خود را به خرج می‌دهند. و اطلاعیه‌های «مهم» ولیعهد پهلوی‌ها و ابراز نگرانی ملوکانه برای «خرج و

مخارج» اعضاء سپاه پاسداران و بسیجی‌های «محترم»، نشان از این دارد که والا حضرت در شرایطی که ده‌ها میلیون ایرانی در گرسنگی و آوارگی در داخل و خارج از مرزها سرگردان‌اند، متحدان اصلی خود را بیشتر در طیف حکومت اسلامی می‌جویند تا خارج از حیطه این دستگاه استعماری! در همینجا بگوئیم، این «اتحاد» میان فاشیست‌های اسلامی و چپ و راست‌افراطی، تا آنجا که به اهداف «عالیه» این جانوران مربوط می‌شود، بسیار منطقی و قابل قبول است؛ هر چند برای یک دمکرات نفرت‌انگیز و مهوع بنماید.

ولی می‌بینیم که گروه دیگری نیز برای چنگ‌انداختن به قدرت خود را در ایران آماده کرده: دارودسته مهرورزی و دوستان و «برادران» ایشان! این جریان که خود ریشه در اوباش‌گری‌های شهری دارد، هم به خاستگاه عناصر مورد تأیید استعمار در ایران نزدیک است - اگر نگوئیم از همان‌هاست - و هم بخوبی قادر است با این عناصر همزیستی و همیاری، همکاری و هم‌سفره‌ای داشته باشد. خلاصه کلام بین آقای احمدی‌نژاد و امثال حاج‌ارضی و دیگر اوباش حکومت اسلامی تفاوت چندانی وجود ندارد. به قول جاهل‌های قدیم جنوب شهر تهران، «لالنگ هم قورمه‌سبزی می‌خورن!» همگی «خودی‌اند!» این گروه نیز با استفاده از بلبشوئی که بن‌بست‌های «سیاسی - اقتصادی» در جهان غرب و در قلب قدرت‌های رو به رشد آسیا، آمریکای جنوبی و اروپای شرقی به وجود آورده، قصد دارد که به نوبه خود مرده‌ریگ خمینی جلاد را به نفع «برادران» و «خودی‌ها» مصادره کند. این گروه همانطور که می‌دانیم امروز در رأس قدرت اجرائی نشسته و از طریق ساخت‌وپاخت با عناصر آمریکائی و جناح‌های رسوا در مافیای روس برای خود «دیگ‌ودیگ‌بری» فراهم آورده.

جالب اینجاست که در ادامه عملیات مصادره «اموال عمومی» که توسط اوباش جدید و وابسته به گروه اخیر آغاز شده، شرکت‌های «نیمه دولتی» که طی سه

دهه اخیر از طریق چپاول بودجه ملی به طرق مختلف به نام فلانی و بهمانی به ثبت رسیده بودند، به تدریج تحت فشار این گروه جدیدالتأسیس به نفع «برادران جدید» مصادره می‌شوند! و جالبتر اینکه استالینیست‌ها بر این مصادره‌ها اشک فراوان ریخته، این اعمال را نشانه‌ای از قدرت‌گیری «سپاه» تحلیل می‌کنند. البته اینان نمی‌گویند که صاحبان اولیه این «امپراتوری‌های» چمین و چمان خود از کدام مبال عمومی سر بیرون آورده بودند! ولی با توضیح مختصری که در بالا آوردیم به ریشه «گریه و زاری» استالینیست‌ها بر سرنوشت «برادران‌شان» پی می‌بریم، اینان با این گریه و زاری در عمل به دزدان و آدمکشانی که طی سه دهه اخیر اموال ملی را با کمک لات‌ولوت‌های رفسنجانی و خامنه‌ای و موسوی به جیب زده‌اند چشمک زده، پیام می‌فرستند که «دل‌سوزان‌تان» اینجا نشسته‌اند، مبادا که «راه عوضی» بروید!

همانطور که روند مسائل نشان می‌دهد، «سرنوشت» چنین رقم خورده که در حال حاضر بسیاری از «شخصیت‌های» صدر کودتای ۲۲ بهمن و در رأس آنان شخص علی خامنه‌ای به دلیل احراز پست‌های رسمی مجبور باشند از جریان «جدیدالتأسیس» تابعیت کنند، هر چند دل و جان و جگرشان به دنبال همان خط لعنتی امام دجال بدود. داستان‌هائی هم که از وابستگی احمدی‌نژاد به جریان حجتیه، و دیگر محافل «خفیه» بر سر زبان‌ها افتاده، اگر صحت هم داشته باشد آنقدرها در تقسیم کارتهای قدرت نقشی بازی نخواهد کرد. اینان زمانی سروکله‌شان پیدا می‌شود که به درد کار استعمار بخورند؛ در غیراینصورت چاقوکشان در همان «لژها» و محافل، سرشان را گوش تا گوش بریده روی سینه مبارک‌شان می‌گذارند. خلاصه داستان‌سرائی در اطراف وابستگی‌های «خفیه» احمدی‌نژاد کافی است؛ این فرد همچون رفسنجانی، خمینی، خامنه‌ای و دیگران فقط کارگزار استعمار است، بزرگ‌نمائی در اطراف وی هدف دیگری جز «بزرگ کردن» این شخصیت کوچک دنبال نمی‌کند.

ولی همانطور که ایجاد بن‌بست کامل در مذاکرات «صلح» خاورمیانه امروز مشکل می‌تواند قابل تصور باشد، شکل‌گیری هرم قدرت سیاسی در ایران نیز با تکیه بر این جماعت که گوشهٔ کوچکی از «فعالیت‌های‌شان» را در این خلاصه آوردیم آنقدرها قابل پیش‌بینی نیست. شرایط تغییر کرده، و این تغییر دامن فضای سیاست داخلی ایران را نیز خواهد گرفت. خلاصه بگوئیم، آن‌ها که امروز برای جمع کردن ارثیهٔ خونین حاج‌روح‌الله، و قرار دادن آن در خیمهٔ «خودی‌ها» با یکدیگر «مسابقه» گذاشته‌اند، اصولاً زمین بازی را عوضی گرفته‌اند. چنین مسابقاتی در آیندهٔ سیاسی ایران نه برگزار می‌شود، و نه برنده و بازنده‌اش از پیش‌بازی ارزش سیاسی برخوردار خواهد بود.

جامعهٔ ایران جهت خروج از بن‌بست سیاسی‌ای که توسط همین گروه‌ها به وجود آمده، بالاجبار می‌باید به اصول مندرج در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر تکیه کند. دنیای امروز نه میرپنج می‌شناسد، و نه آریامهر و امام و نه جناب «رئیس جمهور مردمی» قبول خواهد کرد. در شرایط فعلی در منطقه جائی برای این معرکه‌گیری‌ها و لوتی و عنترهائی که نهایت امر در دوران «جنگ‌سرد» آلت‌های سیاستگزاری بوده‌اند وجود نخواهد داشت.

شاید به دلیل نزدیک شدن موعد «انتخابات» مجلس لازم به یادآوری باشد که امروز، مراجعه به آراء عمومی نیز بر خلاف دوران انقلاب «شاه و ملت» و رفراندوم مسخرهٔ «قانون اساسی حکومت اسلامی»، فقط و فقط

در چارچوبی می‌تواند برای کشور آرامش و رشد و رفاه به همراه آورد که بر پیش‌شرط‌های یک «دمکراسی سیاسی» تکیه کرده باشد. بر پیش‌شرط‌هائی از جمله آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات قانونی، حذف تقدس الهی از قوانین جاری، به انزوا کشاندن افراط‌گرایان چپ و راست، و نهایت امر قرار دادن «انسان» در محور قانونمداری‌ها و دلوپسی‌ها. این تنها راهی است که آرامش سیاسی را به کشور باز می‌گرداند. در غیراینصورت به راه انداختن «انتخابات» و فوت کردن در آستین مضحکه‌ای به نام «مجلس شورای اسلامی» فقط قوزی بالای قوز خواهد شد که نهایت امر به گسترش هر چه بیشتر بن‌بست سیاسی‌ای منجر می‌شود که همین گروه‌های «تندرو» در چارچوب آنچه «منافع» محفلی خود تحلیل می‌کنند، از دیر باز به آن دامن زده‌اند.